

## برق عصیان تأملی بر گناه از نگاه صوفیه با تکیه و تاکید بر کشف الاسرار

علی صفایی سنگری

دانشگاه رشت

### چکیده:

برخی از محققان با استناد به بعضی از سخنان و داستان‌هایی که از صوفیه نقل می‌شود، این ایراد را بر آن‌ها وارد می‌سازند که آنان نسبت به گناه و گناهکاران حساسیت چندانی ندارند و اهل اباحی‌گری هستند؛ در حالی که نگاه صوفیه به گناه متفاوت با نگاه دیگران است. آن‌ها گناه را ضرورت و لازمه زندگی می‌دانند اما هدف آن نمی‌دانند؛ همان‌طوری که افتادن لازمه راه رفتن است، اما هدف آن نیست.

امکان ارتکاب گناه توسط انسان نتایجی را در پی دارد که عبارتند از:

۱. دوری از عجب و خودپرستی

۲. توبه و بازگشت به سوی حق

۳. امکان برخورداری از لطف حق

۴. دلسوزی نسبت به گناهکاران و تسامح به آن‌ها

۵. امکان ارتکاب به عنوان عاملی برای رسیدن به کمال برتر.

در این مقاله تلاش شده است تا با مراجعه به آثار صوفیه خصوصاً کشف الاسرار و

عدة الابزار رشیدالدین میبدی این نوع تلقی گناه و آثار و نتایج مترقب بر آن مورد بررسی قرار

گیرد.

واژگان کلیدی: صوفیان، عرفان و تصوف، کشف الاسرار و عدةالابرار، میبیدی، گناه، اباحی‌گری

و مسیحیت.

\*\*\*

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ

تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است

جریان عرفان و تصوف مدت‌های مدیدی به عنوان یکی از عمده‌ترین جریانات

فکری موجود در سرزمین ما ایفای نقش کرده، موافقت‌ها و مخالفت‌های زیادی را

همراه داشته است. یکی از محوری‌ترین انتقاداتی که نسبت به صوفیان و عارفان مطرح

می‌شود، اباحی‌گری آنان و تجرئ در ارتکاب گناه است. این اباحی‌گری در دو مورد

مطرح می‌شود:

۱. این که بعضی از صوفیه پس از رسیدن به مراحل از حقیقت، خود را از رعایت قوانین

شریعت معاف می‌دانند.

۲. این که صوفیه نسبت به گناه و گناهکاران حساسیت چندانی ندارند و بعضاً تظاهر به

ارتکاب گناه دارند.

درباره عدم تقید صوفیه به قوانین شریعت، توضیحات خاص و مفصلی از سوی

محققین ابراز شده است، اما درباره مورد دوم، باید گفت که ماجرای گناه با داستان

آفرینش آغاز می‌شود. پیروان ادیان ابراهیمی (یعنی یهودیت و مسیحیت و اسلام)

معتقدند که خداوند پس از آفرینش آدم و حوا آن‌ها را در بهشت سکونت داد و اجازه

داد که از نعمت‌های بهشت استفاده کنید، اما از نزدیک شدن به یکی از آن درخت‌ها

منع کرد. چندی نگذشت که شیطان آن‌ها را فریفت و وسوسه کرد که از میوه آن درخت

بخورند و به این ترتیب نخستین گناه به وقوع پیوست.

از منظر هستی‌شناسی (Ontology) نگاه صوفیه به گناه با دیگران تفاوت دارد.

متصوفه گناه را ضروری زندگی انسان می‌دانند. آنان معتقد که خداوند انسان را گناهکار آفریده و گناهکار بودن؛ جزئی از وجود آدمی است و اصولاً ارتکاب گناه نخستین توسط آدم نیز به اراده و تقدیر خداوند بوده است.

رد پای چنین اندیشه‌ای را در باورهای مسیحی نیز می‌بینیم. آگوستین قدیس (St - Augustin - ۳۵۴ - ۴۳۰ م)، بزرگترین شخصیت کلیسای قدیم کاتولیک، معتقد است که "انسان به خودی خود فاسد و شریر است و سراسر عالم وجود بالطبع ضایع و تباه می‌باشد و انسان محکوم است به ذنب ازلی یا معصیت جلی که از پدرش میراث برده است." (ناس، ص ۶۴۳)

یا این که ژان کالوین (Calvin، ۱۵۰۹-۱۵۶۴ م)، از اندیشمندان دوران تحول در مسیحیت می‌گوید: "ارتکاب گناه از سوی آدم و هبوط وی نقشه و تدبیر خدا بود." (حجاریان، ص ۲۳)

بنا به باورهای مسیحیت، آدم و فرزندان او در نتیجه خوردن میوه ممنوعه مستوجب مجازات دوری از حق شدند و مسیح با مصلوب شدن خود غرامت و تاوان آن گناه و تمامی گناهان فرزندان آدم را می‌پردازد.

ولی مادر آثار صوفیه به مطالبی برمی‌خوریم که تاکید می‌کند ارتکاب گناه نخستین و گناهان دیگر نیز به ضرورتی توسط خود خداوند تقدیر شده است.

برای توضیح بیشتر این دو دیدگاه، بی‌مناسبت نیست که به گفتگویی که میان هانری کربن (Henry Corbon) و علامه محمد حسین طباطبایی درباره گناه نخستین صورت گرفت اشاره شود. داریوش شایگان در کتاب آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی درباره گفتگوی این دو خاطره‌ای را نقل می‌کند:

کربن آن شب به موضوع نخستین گناه آدمی، به هبوط بشر پرداخت و با طرح این مشکل در قالب مسیحیت از علامه طباطبایی پرسید: "آیا عرفان اسلامی نیز به گناه نخستین معتقد است؟" ... علامه طباطبایی با صدای آرامی که به دشواری شنیده می‌شد، چنان که گویی برای

خودش زمزمه می‌کرد، در پاسخ گفت: "هبوط بشر نقص یا عیب نیست. پس آنقدرها گناه هم نیست. اگر میوه ممنوعه نبود امکانات بیکران وجود هرگز به منصفه ظهور نمی‌رسید." لبخند ستایش‌گر و تایید کننده کربن هرگز یادم نمی‌رود... کربن گفت: "از آنجا که غرب حس تأویل را از دست داده، ما قادر هستیم به رموز کتاب مقدس راه ببریم و جنبه‌های اساطیری ابعاد قدسی جهان را روز به روز بیشتر به فراموشی می‌سپریم..." علامه طباطبائی گفت: "بدون شناخت راز تاویل معنوی آیا می‌توان از این مسائل سخن گفت؟ معنویت حقیقی بدون تاویل ناممکن است. (شایگان، ص ۴۳-۴۴)"

در تفسیر عرفانی لطایف الاشارات، اثر ابوالقاسم قشیری، در تفسیر آیه "انی جاعل فی الارض خلیفه" می‌خوانیم:

"و انما نبه علی دخول آدم الجنة من ارتکابه ما یوجب خروجه منها حین قال، انی جاعل فی الارض خلیفه. فاذا اخبر انه جاعله خلیفه فی الارض کیف یمکن بقاءه فی الجنة؟" (قشیری، ص ۸۰) ترجمه:

و همانا خداوند آن هنگام که گفت جانشینی در زمین قرار خواهم داد از سرانجام ورود آدم به بهشت خبر داد از جمله اقدام او به انجام کاری که موجب خروج او از بهشت می‌شود. چون زمانی که خبر داده است که انسان را جانشین خود در زمین گردانیده است، ماندنش در بهشت چگونه ممکن خواهد بود؟

بنابراین، طبق این تفسیر پیش از این که آدم کاری را مرتکب شود که باعث خروج او از بهشت گردد، خداوند انجام آن گناه را اراده کرده بود.

یا در قسمتی از کشف الاسرار آمده است که پیامبر اسلام فرمودند:

آدم و موسی نزد پروردگار خود حجت گفتند، پس آدم موسی را به حجت غلبه کرد؛ موسی گفت: تو آدمی که خدای - عزوجل - تو را به ید قدرت بیافرید و از روح خود بر تو دیدم و فرشتگان خود را سجده تو فرمود و در بهشت خود ترا ساکن گردانید، پس تو به گناه خود مردمان را به زمین فرود آوردی! پس آدم گفت: تو موسی، خدای عزوجل تو را به

رسالت خود و به سخن خود بزرگزد و الواح به تو داد که در آن بیان همه چیزهاست و تو را برای همراهی مقرب گردانید پس به چند سال یافتی که خدای عزوجل پیش از آن که آفریده شدهام تورات را بنوشت؟ موسی گفت: به. چهل سال، آدم گفت: پس هیچ در آن یافتی: " و عصى آدم ربه فغوی؟" موسی گفت: آری. پس مرا ملامت می‌کنی بر آن که کاری کردم که خدای عزوجل به چهل سال پیش از آنکه آفریده شوم بر من نوشته بود. پس پیغامبر - صلی الله علیه و سلم - گفت: "پس آدم موسی را به حجت غلبه کرد." (میددی، ج ۵، ص ۴۵۹-۶۰ و ج ۱، ص ۱۵۲ و ج ۶ ص ۱۸۴).

بنابر چنین باوری، حتی ممنوع ساختن آدم از خوردن میوه منهبه نیز به جهت تحریک او به انجام چنین کاری است.

بیدل دهلوی در مثنوی عرفان درباره میوه‌هایی که آدم از خوردن آن منع شد، داستانی را ذکر می‌کند که نتیجه نهایی آن مؤذنبه همین مطلب است:

عاشقی، بیدلی جنون زده‌ای	قدح آرزو به خون زده‌ای
داشت معشوقه ستمکاری	خودسری، شوخ عاشق آزاری
هر قدر جنام انتظار کشید	جای صهبای همان خمار کشید
به امید طریق امدادی	درد دل برد پیش استادی

پیر حکمت آموز به عاشق بیچاره راه عجیبی پیشنهاد می‌کند، می‌گوید به خلوت برو و فلان نقش را که خاصیت تسخیر و طلسم دارد بر روی کاغذ بیاور. نقش را که کشیدی کار تمام و معشوق به کام است. اما، یک شرط دارد:

لیک شرطی است لازم تدبیر	که از آن احتیاط نیست گریز
آن زمان کاین عمل کنی بنیاد	شکل بوزینه‌ات نیاید یاد
این قدرها ضروری عمل است	ور در نشئه اثر خلل است
عاشق بینوای یاس آهنگ	نوخه برداشت کای جنون فرهنگ
چه افسون از یغل بر آوردی	که ز بوزینه‌ام خبر کردی

گر نمی خواندی این فسون قیود شکل بوزینه در خیال که بود؟  
 این زمان هر چه آیدم به خیال نقش بوزینه دارد استقبال  
 ببیدل پس از نقل این داستان به قضایای بهشت و آدم و گندم و نهی خداوند از  
 نزدیک شدن به شجره ممنوعه باز می گردد و می گوید:

پس ز نام شجر خیر دادن شور بوزینه بود سر دادن  
 بود آدم از آن شجر ممتاز گز نمی داد عشقش این آواز  
 این فسون از صنایع عشق است اختراع بدایع عشق است

(حسینی، ص ۱۲۴-۶)

نظیر چنین مضامینی در روایات دینی هم دیده می شود. در کتاب "اصول کافی" در روایتی از امام صادق می خوانیم که:

"امر الله ولم یشاء ولم یأمر، امر ابلیس ان یسجد لآدم و ان شاء ان لا یسجد  
 ولو شاء لیسجد و نهی آدم عن اكل الشجرة و شاء ان يأكل منها ولو لم یشاء لم  
 يأكل" (کلینی، ص ۲۰۸)

یعنی: خداوند به انجام کاری فرمان داد اما وقوع آن را اراده نکرد و وقوع امری را اراده کرد و به انجام آن فرمان نداد. به ابلیس فرمان داد که بر آدم سجده کند و اراده کرد که سجده نکند و اگر خدا می خواست ابلیس به آدم سجده می کرد، و خداوند آدم را از خوردن میوه منهیة منع کرد اما اراده کرد که از آن بخورد و اگر چنین اراده ای نمی کرد، او از آن میوه نمی خورد. فخرالدین عراقی هم در غزلیات خود ضمن اشاره به این مطلب می گوید:

ای در میان جانم گنجی نهان نهاده بس نکته های معنی اندر زبان نهاده  
 در جلوه گاه معنی معشوق رخ نموده در بارگاه صورت تختش عیان نهاده  
 خود برده رهنمای آدم به سوی گندم ابلیس بهر تادیب اندر میان نهاده  
 خود کرده آنچه کرده و آنکه بدین بهانه هر لحظه جرم و عصیان بر این و آن نهاده

(عراقی، ص ۲۶۷)

تاکید بر آمیختگی وجود انسان با گناه به حدی است که در روایتی دیگر از کشف الاسرار می‌خوانیم: "لو لم تذنبوا لجاء الله بقوم یذنبون کی یغفر لهم" (میبیدی، ج ۸، ص ۴۴) یعنی: اگر گناه نمی‌کردید خداوند گروهی را می‌آفرید تا گناه کنند تا آن‌ها را بیامرزد.

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود، آن است که چنین نگرشی نسبت به گناه چه آثار و نتایج می‌تواند داشته باشد. نتایجی که می‌تواند بر این نوع بگرش مترتب باشد، عبارتند از:

#### ۱. دوری از عجب و خودپرستی

وقتی آدمی بداند که ذات او با گناه آمیخته است و به خاطر داشتن زمینه مستعد برای ارتکاب گناه، هر لحظه در معرض لغزش و سقوط قرار دارد، دیگر از داشتن ایمان و عبادتی مختصر - و یا حتی مفصل - دچار عجب نمی‌شود و ایمان و دیانت را همچون خانه‌ای تصور نمی‌کند که در تصرف او در آمده باشد، بلکه خود را سالک مسیری خواهد دانست که هر لحظه امکان سقوط و یا انحراف از آن برای او وجود دارد؛ بنابراین ضمن مراقبت از خود و تلاش در ثبات بر صراط مستقیم، برای خود هیچ فضلی بر دیگران قائل نمی‌شود.

میبیدی در کشف الاسرار از پیامبر (ص) نقل می‌کند:

"لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اشد من الذنب، العجب، العجب" (میبیدی، ج ۴، ص ۱۲۲). یعنی اگر گناه نمی‌کردید من از تسلط چیزی بر شما می‌ترسیدم که از گناه شدیدتر و بدتر است و آن عجب است.

این همه جدال حافظ با زاهد بر سر آن است که زاهد خود را پاک و مبرا از گناه می‌داند و به همین خاطر خود را برتر از دیگران به حساب می‌آورد. حافظ نیز با

## Archive of SID

ظننه‌های گوناگون خود می‌خواهد این نکته را به یاد زاهد بیاورد که آدمی هر چقدر هم پاک باشد، هر لحظه در معرض ارتکاب گناه قرار دارد.

ر جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی (حافظ، ص ۳۲۸)

بنابر تعبیر داریوش آشوری در کتاب هستی‌شناسی حافظ، تقابل حافظ و زاهد در حقیقت نمودی از تقابل آدم و ملک در آغاز آفرینش است. (آشوری، ص ۱۷۴)

بنابراین، ادعای عصمت و تصور بی گناهی، خود، زاینده گناهان بزرگتری گشت.

## ۲. توجه و بازگشت به سوی حق

آگاهی نسبت به گناه، زمینه بازگشت آدمی به سوی حق و توجه به ذات او را مهیا می‌سازد، تا به این وسیله انسان وجود ناقص خود را در معرض تابش نور کمال او قرار دهد و مسیر سلوک به سوی او را طی کند؛ بنابراین، احساس گناه و ناراحتی از ارتکاب آن می‌تواند به عنوان عامل شتاب دهنده‌ای آدمی را به سوی حق سوق دهد و تازیه سلوک او گردد. در کشف الاسرار یکی از علل لغزش آدمی در مورد خوردن میوه ممنوعه، توجه به توبه ذکر می‌گردد:

"در کار آدم که ارادت آن بود که آدم از آن درخت بخورد تا مستحق آن شود که وی را از بهشت بیرون کند و با چیزی نقل کند از بهشت شریفتر و عالی‌تر و آن اصطفاثیت و اجتنابیت و توبت و رسالت و کمال محبت است." (میبدی، ج ۱، ص ۱۵۴):

شمس تبریزی نیز در مقالات خود می‌گوید:

"آدمی می‌باید که در همه عمر یک بار زلت کند، باقی عمر همه مستغفر آن باشد" (شمس تبریزی، ص ۱۶۶).

به عبارت دیگر، توبه جهت معرفتی دارد که آثار رفتاری نیز به همراه دازد. فرض کنید کسی می‌خواهد شنا کردن را یاد بگیرد، لازمه این یادگیری افتادن در آب، دست و



*Archive of SID*

پا زدن و همچنین غوطه خوردن‌های پیاپی می‌باشد. چه بسا مریبى شنا در هنگام بروز خطر طنابی هم به سوى شناگر بیاندازد تا او با توسل به آن طناب خود را نجات دهد. آن طناب می‌تواند تمثیلی از توبه باشد که نجات دهنده ما از غرق شدن در گرداب معاصی است. به این ترتیب هم شخص، شنا می‌آموزد - که کمال برتری است - و هم در هنگام بروز خطر مستمسکی دارد که با اتکاء به آن می‌تواند از غرق شدن نجات یابد.

## ۳. امکان برخورداری از لطف و رحمت حق

در صورت امکان ارتکاب گناه توسط انسان است که لطف و رحمت حق تجلی می‌یابد و انسان از آن برخورداری می‌گردد. از آن جا که برترین و برجسته‌ترین صفت خداوند از نگاه صوفیه، لطف، کرم و رحمت اوست - به گونه‌ای که لطف و رحمت او بر خشم و غضبش غلبه دارد - این موضوع در آثار صوفیه جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است. در داستان‌ها و روایات گوناگونی از ایشان می‌خوانیم که خداوند گناهکاران را مشمول لطف و رحمت خود قرار می‌دهد. دن‌کیمیای سعادت آمده است:

"ابراهیم ادهم (ره) گفت: شبی در طواف خالی بماندم و باران می‌آمد. گفتم: بارخدا یا! مرا از گناه نگاه دار تا هیچ تقصیر نکنم. آوازی شنیدم از جانب کعبه که گفت: تو عصمت می‌خواهی و همه بندگان همین می‌خواهند، اگر همه را از گناه نگاه دارم پس فضل و رحمت خویش بر که آشکار کنم." (غزالی، ج ۲، ص ۳۹۷)

در داستانی دیگر از کشف الاسرار نقل شده است که: «پیر صوفیان دعوتی ساخت پس هیچ‌کس نرفت. آن پیر دست برداشت، گفت: بارخدا یا! اگر بندگان خود را فردا به آتش فرستی و آن بهشت و آن نعیم بر کمال چون سفره من باشد! نوای سفره در آن است که خورنده بر سر آن است!» (مبیدی، ج ۱، ص ۴۹۳)

اشاره به این مطلب که خداوند میزبان بزم هستی و انسان‌ها میزبان او هستند، نیز بر همین نکته تاکید دارد؛ که در چند جای کشف الاسرار به این موضوع اشاره شده است.

(میبیدی، ج ۱، ص ۷۸۷ و ج ۴، ص ۲۴-۵ و ج ۶ ص ۳۵۶)

بنابراین خداوند برای نمایان ساختن خویش در مرتبه ربوبیت و جباریت، نخست فرشتگان را می آفریند که گناه نمی کنند، سپس برای نمایان ساختن خویش در مرتبه عالی تر، رحمانیت و لطافت و جمال انسان را می آفریند که می تواند مرتکب گناه شود؛ اما آلوده‌ای است غریق رحمت.

در تمثیلی دیگر در کشف الاسرار آمده است:

بایزید بسطامی - قدس الله روحه - در راهی می رفت، آواز جمعی به گوش وی رسید. خواست که آن حال باز داند. فراز رسید. کودکی دید در لُزَن سیاه افتاده و خلقی به نظاره ایستاده. همی ناگاه مادر آن کودک از گوشه‌ای بردوید و خود را در میان لُزَن افکند و آن کودک را برگرفت و برقت. بویزید چون آن بدید، و قشش خوش گشت. نعره‌ای بزد ایستاد و می گفت: شفقت بیامد؛ آرایش ببرد؛ محبت بیامد، معصیت ببرد؛ عنایت بیامد، جنایت ببرد. (میبیدی، ج ۸، ص ۵۳۱؛ سماعی، ص ۸۲)

و یا میبیدی در جای دیگر با استفاده از همین تمثیل و با اشاره به لطف و رحمت خداوند می گوید:

مثال کار آدمی بر دزگانه بی نیازی با عنایت ازلی، کار آن کودک است که مادر او را به جامه نو دوخت، گفت: هان و هان ای کودک! تا این لباس آرایش از آرایش نگاه داری. کودک از خانه بدر آمد، با کودکان به بازی مشغول شد، جامه آلوده کرد، و با جامه آلوده قصد خانه کرد، و به گوشه‌ای باز می شد در مانده و حیران، همی گفت مادر را که مرا خواب می آید. مادر دانست که کودک را ترس عتاب مادر است، گفت: ای مادر جان! بیا که ما تو را به در آن که فرستادیم که آب و صابون به دست بنه‌آدیم، که ما دانستیم که از تو چه آید، حال آدمی همین است، چون آن نقطه دولت و صفی مملکت را از کتم عدم به حیز وجود آوردند فریاد از جان پانگان و مقدسان برآمد، و تیرهای انکار در عالم جعلیت می کشیدند که: "اتجعل فیها من یفسد فیها؟" قومی را می آفرینی که لباس "الیوم اکملت لکم دینکم" به دود معصیت و غبار شرک سیاه کنند! و پرده

حزمت از جمال چهره ایمان بردارند! خطاب آمده که آنچه تعبیه صدف این اسرار است ما دانیم، "کز منای بنی آدم" ایشان عزیز کردگان الطاف عزت آمدند، ما ایشان را به لباس عصمت و طیلان امانت به عالم آرایش وقتی فرستادیم که آب مغفرت با صابون رحمت به دست نهاده بودیم. (مبیدی، ج ۳، ص ۲۱-۲)

در کیمیای سعادت حدیثی از پیامبر نقل شده است با این مضمون که:  
 "خدای تعالی بر بنده رحیم تر است از آنکه مادر مشفق بر فرزند و گفت خدای تعالی چندان رحمت اظهار کند روز قیامت که هرگز بر دل هیچ بنده نگذشته باشد تا به جایی که ابلیس گردن بیافرازد به امید رحمت." (غزالی، ج ۲، ص ۳۹۲)  
 سخنان و حکایات دیگر نیز در کشف الاسرار وجود دارد که در ارتباط با همین مورد است. (مبیدی، ج ۸، ص ۴۴۰، ۱۹۴، ۱۹۵ و ۳۱۴ و ج ۹ ص ۴۸۹ و ج ۲ ص ۴۴۵)

#### ۴. دلسوزی نسبت به گناهکاران و تسامح نسبت به آنها

صوفیه به چنین باوری در مورد گناه از سویی و درباره لطف و رحمت حق از سوی دیگر، بسیاری از گناهکاران را بیش از آنکه شایسته مجازات و سرزنش بدانند، سزاوار دلسوزی و ترحم می‌دانند؛ به خاطر آنکه اینان با غفلت و بی‌خبری خود را از چنین خدای رؤف و مهربانی دور می‌سازند. از طرف دیگر صوفیه معتقدند که چه بسا خداوند حتی پلیدترین موجودات - ولو ابلیس - را نیز مشمول لطف خود قرار دهد. راز این همه دلسوزی نسبت به ابلیس در آثار صوفیه در همین نکته نهفته است؛ بنابراین، آنان بر آنند که همگان را مورد رأفت مهربانی خویش قرار دهند.  
 در یکی از داستان‌های تذکرة الاولیاء می‌خوانیم:

روزی معروف کرخی با یارانش از کنار کرخه می‌گذشت جماعتی از جوانان را مشغول فساد دیده؛ یاران شیخ گفتند: یا شیخ دعا کن تا حق تعالی این جمله غرق کند تا شوق ایشان منقطع گردد.

معروف گفت: دست‌ها بردارید. پس گفت: «الهی! چنان که در این جهان‌شان عیش خوش می‌داری، در آن جهان‌شان عیش خوش ده" یاران شگفت زده شدند و آن جوانان تا شیخ بدیدند رباب بشکستند و خمر بریختند و گریه بر ایشان افتاد و در دست و پای شیخ افتادند و توبه کردند. (عطار، تذکرةالاولیاء، ص ۳۲۵)

و بر همین اساس است که در جایی دیگر می‌خوانیم: «بایزید از گورستان یهود می‌گذشت و می‌گفت: خدایا اینان مشتی استخوان اند، عذابشان مکن که تسلیم مقدرت تو بوده‌اند." (ریتر، ص ۴۹۳) و باز به خدایش گفت: "آن‌ها را بیامرزی، مشتی خاک آمرزیده‌ای و اگر بسوزانی مشتی غبار سوزانده‌ای" (ریتر، ۴۹۳)

نیز نقل شده است: «ابو ایوب سجستانی جنازه مردی مفسد دید. بر بالایی شد تا بر وی نماز نباید کرد. آن مرده را به خواب دیدند. گفتند: خدا با تو چه کرد؟ گفت: بر من رحمت کرد و گفت: فرا ایوب بگوی: "قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکم خشية الانفاق"، یعنی اگر خزائن رحمت خداوند به دست شما بودی از بخیلی هیچ نفقه نمی‌کردید." (غزالی، ج ۲، ص ۶۳۷)

۵. امکان ارتکاب گناه به عنوان عاملی برای رسیدن به کمال برتر

اگر انسان توانایی ارتکاب گناه را نمی‌داشت و در بهشت می‌ماند، چیزی همانند فرشتگان می‌شد. اما تقدیر خداوند چنین بود که او امکان ارتکاب گناه داشته باشد و با خودداری از انجام گناه توانایی‌های وجودی خود را به ظهور رسانده، به کمالی برتر برسد؛ بنابراین برای رسیدن به چنین مقصودی گناه ضرورت و لازمه زندگی است؛ اما هدف زندگی نیست. هر مادری علی‌رغم این که مایل به افتادن فرزندش نیست، روزی دست فرزندش را رها می‌کند. اگر چه مادر می‌داند که با رهاکردن فرزند امکان افتادن او وجود دارد، اما به خاطر اینکه می‌خواهد فرزندش به کمالی برتر برسد - که همان راه رفتن و نیفتادن است - او را رها می‌سازد. جالب اینکه هر قدر امکان خطر افتادن بیشتر

باشد، ثابت قدم ماندن و نیفتادن ارزش بیشتری خواهد داشت؛ مانند کار بند بازی که بر روی طناب باریک و ناستواری راه می‌رود که احتمال سقوط او فوق العاده زیاد است اما هنرمندی بندباز به آن است که در چنین مسیری ثابت قدم باشد و نیفتد. به این وسیله است که می‌تواند کمال توانمندی و قدرت خود را نشان دهد.

به همین خاطر، نظامی‌گناه انسان را تعبیر به خال کرده است؛ زیرا خال در عین حال که سیاه است، وقتی بر چهره زیبای کسی قرار می‌گیرد، او را زیباتر می‌سازد.

زلف زمین در بر عالم فکند      خال عصی بر رخ آدم فکند

(نظامی، ص ۲)

در صورت توانایی بر انجام گناه و خودداری از آن است که آدمی می‌تواند از رتبه بالایی از کمال برخوردار گردد.

در مصیبت نامه عطار نیشابوری، رهایی آدمی از لذات و تعلقات مادی و قرار گرفتن بر سر دو راهی انتخاب گناه یا صواب و رسیدن به کمالی برتر، علت اخراج او از بهشت ذکر گردیده است:

ما ز آدم درد دین می‌خواستیم	تا جهانی را به او آراستیم
او چو مرد درد آمد در سرشت	پاک شد از رنگ و از بوی بهشت
زن کند رنگ و بویی اختیار	مرد را با بانگ و با بویی چه کار؟
لاجرم چون اهبطوا آمد خطاب	پای تا سر درد آمد و اضطراب
هر که را در دل مودت زنده شد	در خصوصیت خدا را بنده شد

(عطار، مصیبت نامه، ص ۲)

داستان شیخ صنعان نیز بنا به تعبیری تمثیلی از گناه انسان و هبوط اوست. شیخ صنعان انسانی پاک و پیراسته از گناه است، اما قضای الهی او را به سرزمین کفر می‌فرستد و او پس از دیدن دختر ترسا دچار تحول می‌شود.

"عقبه‌ای دشوار در راه او افتاد"

(عطار، منطق الطیر، ص ۶۸)

آن عقبه همین ابتلا به عشق و کفر است، اما لطف الهی شامل حال او می‌شود و توفیق توبه پیدا می‌کند. او پس از ابتلا به عشق و توبه و بازگشت به سوی حق و گذراندن تجربه‌هایی، به مرتبه‌ای از کمال می‌رسد. تمام این مراحل در ماجرای زندگی انسان نیز وجود دارد. انسان، مقبول درگاه حق بود، همانند شیخ صنعان که در حرم (نمادی از بهشت و قرب الهی) جای داشت. به خاطر عصیانی که کرد (عصی ربه فغوی) قضای الهی او را به زمین می‌فرستند، ولی پس از مدتی خداوند به او توفیق توبه می‌دهد و او دوباره به درگاه حق هدایت می‌شود و بازمی‌گردد؛ (ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی). (قرآن، طه / ۲) حضور آدمی در گردونه گناه، هبوط، تلاش، توفیق، توبه و بازگشت به سوی حق در کشف الاسرار نیز ذکر شده است:

بیری را پرسیدند از پیران طریقت که آدم صفی (ع) با آن همه دولت و رتبت و منزلت و قدرت که او را بود نزدیک حق جل جلاله، ندای "و عصی آدم" بر وی زدن چه حکمت داشت. پیر به زبان حکمت بر ذوق معرفت جواب داد که: تخم محبت در زمین دل آدم افکندند و از کاریز دیدگان آب حسرت برو گشادند، آفتاب "واشترقت الارض بنور ربها" بر آن تافت، طینتی خوش بود، قابل تخم در آمد. شجره محبت برست، هوای "فنی" آن را در صحرائی بهشت پیروزد، آفتاب "فلم نجدله عزماً" آن را خشک کرد، پس به داس "ثم اجتياه ربه" بدرود، آن گه به یاد "فتاب علیه و هدی" پاک کرد، آن گه خواست تا او را به آتش پخته گرداند، تنوری از سیاست "و عصی آدم" بتافت و آن قوت عشق در آن تنور پخته کرد. هنوز طعم آن به مذاق آدم نرسیده بود که زبان نیاز برگشاد، گفت: "ربنا ظلمنا انفسنا" (میدی، ج ۶، ص ۱۹۰)

تمام آن چه درباره نگرش صوفیانه به گناه گفته شد، به این معنی است که طبق تقدیر و آفرینش خداوند، گناه ضرورت و لازمه زندگی انسان است؛ اما با این وجود، هیچ کدام از صوفیه توصیه به انجام گناه نمی‌کنند. در حقیقت، صوفی با چنین نگاهی به گناه در مقام

توصیف گناه است نه توصیه به آن .

مولوی در غزلی بزم هستی را همانند مهمانی‌ای تصور می‌کند که میزبان کریم و بخشنده و بزرگووار آن را ترتیب داده است تا بندگان از جوان لطف و بخشش او بهره‌مند گردند. مسلم است که در این مهمانی گوشه نانی یا ظرف غذایی شکسته می‌شود و میزبان به این خاطر لطف خود را از مهمانان دریغ نمی‌دارد. اما تکیه بر لطف و تاکید میزبان دلیل نمی‌شود که کسی کفران نعمت کرده، عمداً ظرفها را بشکند، غذاها را بر زمین بریزد و سفره را بزخم بزند. بلکه هر مهمان خردمندی در نتیجه آشنایی با چنین میزبانی تلاش خواهد کرد که علاوه بر بهره‌مندی از نعمات مادی، خود را به آن میزبان بزرگووار نزدیک سازد تا از نعمات معنوی و عاطفی میزبان نیز برخوردار گردد.

باز آمدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم

وین چرخ آدم خوار را چنگال و دندان بشکنم

از شاه بی آغاز من پران شدم چون باز من

تا جغد طوطی خوار را دیر ویران بشکنم

چون من خراب و مست را در خانه خود ره دهی

پس تو ندانی این قدر کاین بشکنم کان بشکنم

گر پاسبان گوید که هی بروی بریزم جام می

دربان اگر تند می‌کند من دست دربان بشکنم

خوان کرم گسترده‌ای مهمان خویشم کرده‌ای

گوشم چرا مالی اگر من گوشه نان بشکنم

نی نی منم سر خوان سر خیل مهمانان او

جامی دو بر مهمان دهم تا شرم مهمان بشکنم

(مولوی، ص ۵۳۲-۳)

## منابع و مأخذ:

- آشوری، داریوش. هستی‌شناسی حافظ (کاوشی در بنیادهای اندیشه او). تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. دیوان اشعار. تصحیح قاسم غنی و محمد فروینی. تهران: فخر رازی، ۱۳۷۴.
- حجاریان، سعید. از شاهد قدسی تا شاهد بازاری. تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
- حسینی، حسن. بیدل، سپهری و سبک هندی. تهران: سروش، ۱۳۶۸، ج ۲.
- ریتر، هملوت. دریای جان. ترجمه عباس زریاب خویی و مهرآفاق بایریدی، تهران: نی‌نا، ۱۳۷۴.
- سمعانی، شهاب‌الدین ابوالقاسم احمد. روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح. تصحیح نجیب مایل هروی. تهران: علمی-فرهنگی، ۱۳۶۸.
- سیوطی، جلال‌الدین. جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، الجزء الثاني. القاهرة: دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۳ قمری.
- شایگان، داریوش، گرین هنری. آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی. ترجمه باقر پرهام. تهران: فرزانه، ۱۳۷۳.
- شمس تبریزی. مقالات. تصحیح محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹.
- عراقی، فخرالدین. دیوان اشعار. تصحیح سعید نفیسی. تهران: بنایی، ۱۳۶۸، ج ۵.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. تذکرة الاولیاء. تصحیح محمد استعلامی. تهران: زوار، ۱۳۷۴، ج ۸.
- \_\_\_\_\_ مصیبت‌نامه. به اهتمام و تصحیح نورانی وصال. تهران: زوار، ۱۳۳۸.
- \_\_\_\_\_ منطق‌الطیر. به اهتمام و تصحیح سید صادق گوهرین. تهران: علمی-فرهنگی، ۱۳۶۸.
- غزالی، محمد. کیمیای سعادت، ج ۲. تصحیح حسین خدیو‌جم، تهران: علمی-فرهنگی، تهران: ۱۳۶۱.
- قشیری، ابوالقاسم. لطایف الاشارات (تفسیر صوفی کامل للقرآن الکریم). تصحیح ابراهیم بسونبی. قاهره: مرکز تحقیق التراث (الهیة المصرية العامة للكتاب)، الطبعة الثانية.
- کلینی، محمد بن یعقوب. اصول کافی، ج ۱. ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران: انتشارات چهارده معصوم، [بی تا].



مولوی، جلال‌الدین محمد. غزلیات شمس. تهران: امیرکبیر، چ دهم.

میدی، ابوالفضل رشیدالدین. کشف الاسرار و عُدّة الابرار. تصحیح علی اصغر حکمت. تهران:

امیرکبیر، ۱۳۷۶، چ ۶.

ناس، جان. تاریخ جامع ادیان. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، چ ۱۴.

نظامی گنجوی، الیاس ابن یوسف. کلیات (مخزن الاسرار)، ج ۱. تصحیح وحید دستگردی. تهران: راد،

۱۳۷۴.